

دکتر مهدی مخزومی

برگردان از: محمد حسین ساکت

## الکتاب

در تاریخ زبان تازی روزگار اسلامی ، کتابی چون : « الکتاب ، سیبویه » نیامده است که این اندازه ، بلند پایه بوده ، مورد بزرگداشت قرار گرفته باشد و نیز نویسنده ای در اطراف میان و پذیرش ، مانند سیبویه شناخته نشده است . مردم ، سیبویه را گرامی می شمردند و در بزرگداشت کار او میکوشیدند و از این سرچشمه ی روان و اندیشه ی درخشان و روش روشن ، در شگفت می گردیدند .

در آنچه خواندم ، هیچکس را ندیدم که یاد و نام سیبویه را جز بایادی پاك و درودی که او را شایسته است ، برده باشد . همچنین برای خواندن « الکتاب » کتاب سیبویه ، نزد او پیشی میکردند

پیشین ترین کسی که به این کار ، شناخته شده است : « ابو عثمان مازنی » است . وی از بزرگان بصره و به دانشمندی و آگاهمندی ، نام آوست . نام آوری « میرد » روی آوردن دانش پژوهان و آمدنشان آنان به انجمن او در شهر بغداد ، بدینجا پیوند می یابد که انجمن درسهای خود را ویژه ی خواندن و یاد دادن « الکتاب » سیبویه ، قرار داده بود و از کسانی که این کتاب را نزد او خواندند : « ابواسحاق زجاج » ، « ابوعلی دینوری » و « علی بن سلیمان اخفش » بودند .

از شرح هایی که بر آن نوشته شده است بگویم : شرح و سرفه است که

به سال ۳۶۸ در گذشته است.

این شرح از دستنویس های خطی کتابخانه ی مصر است .

درس دهندگان، در نوشتن شرح، بیان مقاصد و روش ساختن تاریکیهای

آن، بریکدیگر پیشی می‌جستند.

همینگونه در هنگام سده‌ها، شرح‌ها بر آن نگاشته میگردید. نخستین شرحی

که بر آن نوشته شد... آنچه به گمانم می‌رسد - آنست که : «علی بن سلیمان

اخفش» ، «ابوبکر بن سراج» و «علی بن عیسی رسانی» نوشته‌اند.

نخستین در ۲۱۵ ، دومین در ۳۱۶ و سومین در ۲۴۸ هجری جهان

را بدرود گفته‌اند.

به ترتیب ، پس از شرح دهندگان بالا ، «ابوالعلاء معری» (۴۴۹ هـ)،

«زمخشری» (۵۳۸ هـ) و «ابن حاجب» (۶۴۶ هـ) بر آن شرح‌هایی نگاشته‌اند

«ابن حاجب» دارای پیشگفتار زبانزدی است به نام : «کافیة» و «شافیه» -

همه برای آن بوده است که دانشمندان در زمانهای گوناگون ، در این

رشك بودند که نامشان همراه با «الکتاب» ، بلندآوازه گردد.

نام آوری سیبویه، تنها در بصره و بغداد نماند؛ بلکه از مصر و شهرهای

مغرب و اندلس (اسپانیا) گذر کرد.

نخستین کسی که «الکتاب» را از بصره برد؛ «ابوالحسن سعید بن معده

اخفش» است و آن تنها دستنویسی بود که او در نزد سیبویه ؛ نوشته بود .

چون سیبویه در گذشت ، هیچکس آنرا نخوانده بود. یاران سیبویه

ترسیدند که مبادا این دستنویس از میان برود و یا «اخفش» آنرا بنام خود بخواند

و این اثر ارزنده را در پوششی بنهد و نام سیبویه را پنهان سازد؛ از اینرو «ابو

عثمان مازنی» و «ابو عمر جریمی» - که از نزدیکترین و نام‌آورترین دوستان سیبویه

بودند ، «اخفش» را فریفتند و «الکتاب» را از چنگ او بیرون آوردند و آنرا میان

مردم پراکنده ساختند.

این دو تن ، خواصند «الکتاب» را نزد «اخفش» بخوانند و پاداشی

بزرگ نیز برای این کار به او دادند و پیش وی به شاگردی پرداختند.

پس از چندی ، اینان «الکتاب» را خواندند و بر خود نویسانند ؛ بنابراین نزد هر کدام ، دستنویسی ، وجود داشت و بدینسان ، «الکتاب» به دستنویس ، افزونی یافت و این گنجینه‌ی ارزشمند از چنگ «اخفش» بیرون افتاد. این ، نخستین هنگام خواندن «الکتاب» بود .

«ابوعثمان مازنی» از «الکتاب» درشکفت بود . و این کار بزرگ را می‌ستود و بزرگ می‌داشت آنجا که می‌گوید : «هر کس ، پس از سیبویه بخواند به گردآوری کتابی بزرگ پیرامون نحو دست بیازد ، شرمگین خواهد گردید.» «اخفش» «الکتاب» را با خود به بغداد برد و اخبار چنین می‌گویند که :

«کسائی» آنرا نزد «اخفش» خواند و پنجاه یا هفتاد دینار به او تقدیم کرد و «الکتاب» را در انجمنهای درس بغداد ، شناساند گویا «فراه» آنرا با دست خود نوشت و سپس به «کسائی» تقدیم داشت و این دستنویس ، پس از درگذشت او به «جاحظ» رسید و «جاحظ» آنرا خواند و بدان دلبستگی پیدا کرد ، آنگاه این دستنویس ارزشمند را به : «محمد بن عبدالملک زیات» هدیه کرد .

«ابن خلکان» و جز او چنین می‌گویند که : «جاحظ» «الکتاب» سیبویه را پیش «ابن زیات» برد و پیش از بردن ، او را از سودمندبهای آن ، آگاه ساخته بود .

«ابن زیات» گفت : گمان می‌کنی گنجینه‌های ما از این کتاب تهی است؟! «جاحظ» پاسخ داد :

چنین گمانی نکردم ولی به دستنویسی «فراه» و بررسی «کسائی» و مرتب

ساختن «عمرو بن بحر» (یعنی خود جاحظ) موجود نیست .

«ابن زیات» گفت : آنرا بیاور ! - چون آورد «ابن زیات» ، شادمان

گردید و آنرا گرامی داشت و در بهترین جای ، جاداد . درپراکنده ساختن و

بخش «الکتاب» ، میان انجمنهای درس بغداد ، «ابوعباس محمد بن یزید میرد»

برتری ویژه‌ای دارد . وی یک سوم «الکتاب» را نزد «ابوعمر جریمی» خواند و

پس از درگذشت او ، خواندن مانده‌ی آنرا پیش «مازنی» به انجام برد . «میرد»

پس از کشته شدن «متوکل» به بغداد رسید و توانست گرایش استادان را به خود

جلب کند . بغداد ، گواه شکوهمندترین انجمن درس بود. دانش پژوهان و درس

دهندگان که سیبویه را می شناختند و از او در شگفت بودند ، بدانجا گرد می آمدند که از میان آن : «ابواسحاق ابراهیم بن السری زجاج» است وی از کسانی است که پیش از آمدن «مبرد» به بغداد شاگردی «ثعلب» می کرده است «ابوعلی دینوری» ، «عباس ثعلب» را به همسری دختر خود برگزید و اطمینانی بدو پیدا کرد .

«ثعلب» در خانه‌ی «ابوعلی» ماند و «ابوعلی» از خانه ، بیرون می رفت ولی «ثعلب» بر در خانه‌ی «ابوعلی» می نشست و از یاران او ولت می برد و در حالی که دفتر و خامه اش همراه او بود ، راه می رفت و «الکتاب» سیبویه را بر «محمد بن یزید مبرد» می خواند .

«احمد بن یحیی» ، «ثعلب» را بر این کار سرزنش می کرد و می گفت : «هنگامی که مردم به سوی این مرد می آیند و برای او می خوانند . چه می گویند؟ آنچه به سخنش توجهی ندارند :» .

از شگفتی «ابوعباس مبرد» و کوشش در بزرگداشت این کار از جدار «الکتاب سیبویه» این بود که هر گاه کسی می خواست پیش او «الکتاب» سیبویه را بخواند می گفت : « آیا دریافته ای؟ همان بزرگی و دشواری در این است» دانش پژوهانی که از مصر به بغداد و بصره آمده بودند و نیز کسانی که از بغداد به مصر کوچ کردند ، «الکتاب» سیبویه را به آنجا بردند .

شاید مصر ، گواه بود که «الکتاب» نزد «ابوعلی احمد بن جعفر دینوری» که همین اکنون یادش گذشت بوده است ، زیرا او آنرا از «ابو عثمان مازنی» گرفته است و در بغداد پیش مبرد خوانده است و به مصر آورده است . «ابوعلی» در مصر بماند و تا هنگامی که شکسته و ناتوان نشده بود ، آنجا را ترک نگفت و پس از بیرون رفتن دوباره به آن سرزمین برگشت و به سال ۲۷۹ هجری در گذشت .

«الکتاب» به سرزمینهای مغرب رسید و نیز به دست کسانی که در مصر و بغداد از آن ، بهره مندی شدند و همچنین به آنانی که در مصر از «دینوری» و «اخش» شنیدند . نام «ابو عبد الله حمدون بن اسماعیل نحوی» در میان کسانی که «الکتاب» را بردند و نگهداری کردند ، یاد شده است .

پس از چندی مردم اندلس (اسپانیا) «الکتاب» را شناختند و برای دانش پژوهان و استادان بدانجا بردند.

«افشینق محمد بن موسی بن هاشم بن یزید» (۳۰۷ هـ) از دانشمندان نحو اندلس و از کسانی بود که «الکتاب» را به آنجا (اندلس) بردند. او «الکتاب» را از «مازنی» گرفته است و از روی «دستنویس» «دینوری» نوشته است. دانشمند یاد شده در شمار اندلسی‌هایی است که از مطالعه «الکتاب» به هنگام آسایش یا سرگرمی، تندرستی یا نا تندرستی، دست بزنی داشت. مردمان سرزمین مغرب و اندلسی‌ها در خواندن، یاد دادن و شرح آن کوشی فراوان، نشان دادند. «مکودی» (۸۰۱ هـ) از کسانی است که «الکتاب» را در «فاس» فرامی داده است و دور نیست که دانش پژوهان، همچنان تا پس از درگذشت این دانشمند در نزد او بودند.

کسی که از دانشمندان نحو اندلس، «الکتاب» را شناساند «ابو بکر زبیدی»، نویسنده «تذکره» است و از کوتاه کنندگان کتاب «العین» (۱) و از کسانی است که «الکتاب» را پیش استاد خود: «محمد بن یحیی ریاحی ازدی» دانشمند بزرگ نحو اندلس، می‌خواند. این مرد که به خاور (مشرق) کوچ می‌کرد، به «ابو جعفر احمد بن اسماعیل»، نامور به «نحاس نحوی» (۳۰۷ هـ) برخورد می‌کند که «الکتاب» را از او به وسیله بازگویی می‌گیرد. «ریاحی» در هر آدینه، انجمنی برای گفتگو پیرامون «الکتاب» برپا می‌ساخت.

همانگونه که یکی از شاگردان او می‌گوید - یعنی «زبیدی» - همگی از دانش و استادیش در این درس، در شگفت بودند و از کارهایی که نشان می‌دهد وی به «الکتاب» گرایش داشته است - چنانکه «سیوطی» می‌گوید یکی از اینست که کتابی درباره‌ی کارهای سیبویه نگاشته است.

(۱) نخستین فرهنگی که به زبان تازی نوشته شده است.

این فرهنگ پرداخته و ساخته‌ی «خلیل بن احمد» است که از حرف عین آغاز گشته است. «برگرداننده»

### سیبویه کیست؟

از شخصیتی که نام آوریش تا بدنا نجا رسید که کمتر کسی از دیگر دانشمندان، بدان پایه نزدیک گردید؛ تاریخ را شناسایی مهمی در دست نیست. دانش پژوهی می تواند از او خطهائی گرد آورد که سرآمد شخصیت او است و نیز چهره‌ی روشنی از دانش او و جز آن؛ بکشد و تازه جز چیزهائی پراکنده؛ نمی‌شناسد؛ زیرا نه شرح حالی درباره‌ی این شخصیت نوشته شده است و نه تاریخی. آنچه از او شناخته شده است اینکه: «بشر عمرو بن عثمان بن قنبر» و از نژاد پارسی است.

در دهکده‌ای از روستاهای شیراز به نام: «ببضاء» به جهان پا گذاشت؛ آنجا پدش او را به بصره برد و وی در آنجا پرورش یافت و در آغاز زندگی دانشی خود، فقه و حدیث را خواهان بود و نزد «حماد بن سلمه» که حدیث‌دانی نحوی به شمار می‌رفت؛ چیز می‌آموخت. سیبویه در انجمن‌های درسی که در مسجد جامع بصره برپا بود؛ به رفت و آمد می‌پرداخت و از سرچشمه‌ی اینجا و آنجا سیراب می‌گردید. پس از چندی؛ اندیشه‌اش به فرهنگ همگان؛ پیوند پیدا کرد و به او این گستاخی را داد که روزی به استادش خرده بگیرد. روزی «حماد» برخی از حدیثها را بر او می‌نویسند - به حدیث و سخن پیامبر (ص) رسید... تا آنجا که «... لیس ابوالدرداء...» سیبویه گفت: «لیس ابوالدرداء» به این گمان که «ابوالدرداء» اسم «لیس» است.

«حماد» گفت: سیبویه! نادرست گفتی این راهی نیست که تو رفتی (کورخواندی)، (لیس) در اینجا «استثناء» است.

دیگر روز سیبویه پیش «حماد» آمد و گفت: «آیا هشام بن عروه از پدش، درباره‌ی مردی که به هنگام نماز از بینی او خون آمد، به تو چیزی گفته است؟

(رفع: به معنای خون آمدن از بینی را به ضم حـ حرف دوم (عین)

خواند).

«حماد» پاسخ داد: «اشتباه کردی! زیرا «رفع» به فتح عین (حرف دوم)

است نه ضم.

این خرده گیری «حماد» بر سیبویه، تأثیری فراوان نهاد. در خود کوچکی احساس کرد و پیش مردم هویدا نکردید تا هنگامی که رنجها کشید و روزی از بزرگترین دانشمندان فرهنگ اسلامی کردید.

سیبویه با خود آهنگ کرد که دانش پژوهی را برگزیند تا «حماد» و مانند او نتوانند بر او از نظر تلفظ خرده بگیرند؛ بنابراین به استادان بصره پیوست که بی شمار بودند و بسیار و جز دانشمندانی شکوهمند و آگاهمند، به مسجد جامع آن شهر، پیوند نمی یافتند (۱) بدینگونه که روزی سیبویه هم در شمار آنان درآمد.

از بزرگانی که سیبویه، نزد او به فراگیری سرگرم بوده است و نویسندگان تذکره‌ها و شرح حالها، نام او را یاد آور می‌شوند: «عیسی بن عمر ثقفی» استاد «خلیل بن احمد» است و چنانکه «ثعلب» در روایتی از «یاقوت» می‌گوید: سیبویه پس از درگذشت خلیل (۱۷۵ هـ) که به بغداد آمد سی سال داشت، از اینرودور است که سیبویه از «عیسی بن عمر ثقفی» چیزی فرا گرفته باشد... چه به هنگام درگذشت «عیسی»، کودکی بیش نبوده است یعنی دوازده سال داشته است.

چنین گفته شده است که سیبویه در آغاز کار، به آموختن حدیث و فقه پرداخت. از اندیشه و گمان دور می‌نماید که کودکی در این سال، هنگامی ملازم «حماد بن سلمه» بوده است، سپس دانش نحو را از «عیسی بن عمر» که او هم این سن را داشته است، فرا گرفته باشد!

آنچه پیشینیان آنرا برگه و دلیل می‌آورند اینست که سیبویه در «الکتاب» خود، از «عیسی بن عمر» چیزی بازگو کرده است ولی باز گوئی او از «عیسی بن عمر» این گمان را برای اینان به راستی پیوند نمی‌دهد؛ زیرا از «عمر بن علاه» (۱۵۳ هـ) و «عبدالله بن ابواسحاق» (۱۱۷ هـ) بازگو و روایت کرده است و آنچه را بازگو کرده است در «الکتاب» خود ثابت کرده است ولی

(۱) - مسجد در فرهنگ اسلامی، کانون پژوهش‌های علمی، فقه، ادبیات، علوم انسانی، فلسفه، کلام، اصول، تفسیر و دانشهای گوناگون دیگر بوده است و گفتگو پیرامون آن، به گفتاری جداگانه نیازمند است. «برگرداننده»

کمان نمی‌رود که از هیچیک از ایندو، دانشی فراگرفته باشد. بزرگانی که همزمان او بودند و شاید برای شاگردی و فراگیری بدانان پیوند داشت یعنی در انجمنهای آنان آمد و شد می‌کرد. «حماد بن سلمه» (۱۶۹ هـ)، «خلیل بن احمد فراهیدی» (۱۷۵ هـ) و «یونس بن حبیب» (۱۸۲ هـ) بودند.

نخستین کسی که سیبویه، دانش خود را از او، تماما و کمالات فراگرفت: «یونس بن حبیب» است. وی از دسته کسانی است که کمتر چون او کوشش روشنی در راه آموختن شعر، نحو و واژه (لغت) داشته‌اند. بن روشن است که سیبویه از این دانشمند؛ فراوان فراگرفته است. سیبویه در «الکتاب» خود سده هفتاد بار از او یاد کرده است و آنچه را از او بهره‌مند شده است به روشن‌ترین سخن؛ پیرامون «تفسیر» آورده است. سیبویه در یکی از جاهای «الکتاب» خود می‌گوید: «همه‌ی آنچه را برای تو یاد آور گردیدم و یا در بخش دیگری خواهم آورد سخن و گفته‌ی یونس است».

انجمن «خلیل بن احمد» که دانش پژوهان و دانشوران دسته دسته بدان می‌پیوستند. دانشمندی و شکوهمندی‌ای که شخص «خلیل» را دبر گرفته بود بدان اندازه گردید که به افراد شادمانی میبخشید و سیبویه را هم بسوی خود کشانید. همانگونه که دیگر دانش پژوهان را.

سیبویه رفت و آمد خود را به انجمن او آغاز کرد و به درس و بحث او فراوان گوش می‌داد و از هوشیاری و زیرکی چون بزرگترها بود، چنانکه «خلیل» بدو توجهی پیدا کرد و او را شاگردی شایسته و باریک بین، یافت آنگاه وی را نزدیک خود می‌نشاند و بدومی نویساند. «خلیل» افتخار تازه‌ای از دانش، در برابر دیدگان سیبویه گشود؛ بدانسان که جز در آن انجمن، هنگامی دیگر بدین کار، دست نزده بود.

پیمانهای دوستی میان استاد و شاگرد او بسته گردید و تا «خلیل» آماده‌ی سخن گفتن و نویساندن بود، از انجمن درس، جدا و دور نمی‌شد. سیبویه، پیش استاد خود، گرامی و ارزشمند گردید. چنانکه مانند دیرینه، هر گاه به انجمن او می‌رفت، «خلیل» به او میگفت: آفرین به بیننده‌ای که خسته نمی‌شود. و این سخن را تنها برای او می‌گفت:



سیبویه ، نزدیک ده سال پیش «خلیل» بود و در این هنگام توانست، سخنان، اندیشه‌ها ، حاشیه‌ها ، تفسیرها و شرح‌های استاد خود را پیرامون: اصول نحو و مسائل دیگری که در هزار صفحه نویسانده بود، گرد آورد . پس از درگذشت سیبویه ، به «یونس بن حبيب» گفتند: «سیبویه کتابی در هزار صفحه از دانش «خلیل» گرد آورده است». «یونس» گفت : «چه هنگامی سیبویه همه‌ی آن را از خلیل شنیده است؟! کتاب او را برایم بیاورید! چون آنچه را شنیده بود، نگاه کرد گفت: «همانگونه که از من به درستی و راستی باز گفته است، از خلیل هم در آنچه یاد آور شده است راهی جز درستی و راستی نیموده است» .

آنچه از «ثعلب» پیرامون گردآوری و نوشتن «الکتاب» به وسیله‌ی چهل تن که سیبویه هم یکی از آنان بود، نقل شده است ، بی پایه است ، زیرا تأثیری همشهری و شهرزادی که در آغاز کار سیبویه ، او را به فخر فروشی برده بود، کشانده بود ، به روشنی در گمان و اندیشه‌ی او آشکار است .

«خلیل» در گذشت . در حالی که سیبویه «الکتاب» را به انجام رساند و پایان دادن به آنرا ، پس از درگذشت «خلیل» ، لازم دانست ولی تا دو سال که از درگذشت «خلیل» سپری گردید ، آنرا به پایان برد و از اینروست که میگوید: «برخی به من یاد آور شدند که خلیل گفته است، و یا «این سخن خلیل است که خدای بیامرزش، و یا «به اندیشه و گمان خلیل که خدای او را بیامرزد...» اگر «الکتاب» در هنگام زندگی «خلیل» به فرجام رسیده بود، اتکاء به اثبات سخنهایش از کسی که بدو اطمینان دارد یا دودلی ، نمی کرد - چه بسیاری پیوند و همبستگی او را با «خلیل» نمی دانیم .

«الکتاب» شاهکاری بس بزرگ و ارزشمند است که به گنجینه‌ای از فراهم شده‌ای بزرگ : از ریشه‌ها و نهادهای این درس (نحو) و شاخ و برگهای آن، پیوند میگیرد .

در آن، نمونه‌هایی بس بسیار جای دارد؛ چنانکه اگر خوب بنگریم

«آشکار می‌گردد که او داناترین و آگاه‌مندترین مردم به‌زبان است» (۱) در «الکتاب» هزاروپنجاه بیت شعر دیده می‌شود که سیبویه برای درستی آنچه گفته است، از سخنوران، گواه گرفته است.

همه‌ی اینها به‌مانشان می‌دهد که چگونه درس دهندگان و استادان و در پیشاپیش آنان «خلیل بن احمد» - به چشمه‌ها و مصادر زنده و روز اتکاء داشتند و واژه‌هایی از تازیان بیابانگرد (بدوی) به‌کار می‌بردند و آن بدینگونه بود که با روستائیان به سوی اینان می‌آمدند (براینان وارد می‌گشتند) و یا این دانشمندان راهی دیار آنان، می‌گردیدند.

اگر کسی به «الکتاب» نگاه افکند درمی‌یابد که «خلیل» جایگزینی و کاربرد واژه‌ها را از چشمه‌هایی (مصادر) زنده، جستجو می‌کرد و با زاگر به نمونه‌ها (امثال)، گواها (شواهد) و سنجشها (قیاس) بیندیشد، می‌بیند به هر ریشه و شیوای که «خلیل» سخن می‌گوید، شاگردان او نیز، بدان‌گریخته‌اند و همیشه بامسئله‌ای که آنرا شرح داده است، نمونه‌ها و گواه‌هایی از سخنان تازیان و شعرشاعران آورده است، تا آنجا که برای استاد و شاگرد، آشکار می‌گردد که هیچ چیز کوچک یا بزرگی را از : گویشهای (لهجه) تازی، روش‌ها و کار برد آنان، فروگذار نکرده است.

پاسخ «کسانی» در برابر پرسشی که از چشمه‌های دانش او شد، نباید از دیدگاه اندیشه‌ی، مادور بماند که گفت: [بیابانها و روستاهای «نجد»، حجاز، و «تهامة»] (۲).

از آنچه‌نشان دهنده‌ی اعتماد خلیل و سیبویه بر این کاربرد (استعمال) است اینکه درمیان «الکتاب» به‌نمونه‌های فراوانی برمی‌خوریم که «خلیل» اندیشه‌های خود را بر آنها پایه‌گذاری کرده است و از کاربردهای زنده‌ای

۱- طبقات النحویین - زبیدی

۲- سرزمین نرم ساحلی است که از شمال به‌شبه جزیره‌ی «سیناء» و

از جنوب به «یمن» کشیده‌شده است. «در گ. داننده»

که به وسیله‌ی گردشی دراز میان تازیان پاک‌زبان چون: حجازیها که پادشان درسی جای «الکتاب» آمده است و همچنین «تمیمی» ها که درجه‌ی چهارجا یاد شده‌اند و نیز از گروهائی مانند: «بکر بن وائل»، «بنی‌اسد»، «طائیین»، «قیسین» و جز آن همکاری و کمک گرفته است.

هنگامی که سخنان سیبویه را در «الکتاب» به آگاهمندی می‌نکریم، بزرگداشت ویژه‌ای نسبت به حجازیها می‌بینیم و برای استادان آشکار است که نمی‌توانند جاهائی را که برای تأیید گفته‌ی او یاد آور شده‌اند، به‌شمارش در آورند و دلیل آن اینستکه سیبویه از برتری دادن حجازیها رویگردان نبود، زیرا «نخستین و پیش‌ترین بودند» و در این باره پیشتر به جمله‌هائی معمولی مانند: «تازیانی که گویش (لهجه) تازی آنان پسندیده است» یا «تازیانی که گویش آنان مورد اعتماد و اطمینان است» یا «بدان تازی که بدو مطمئن هستیم» بسنده می‌کند.

«ناتمام»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی